

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)  
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۱۵، پیاپی ۱۰۰، بهار و تابستان ۱۳۹۴

## صفین در تاریخ‌نگاری ابن ابی‌الحدید

علی‌ناظمیان فرد<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۵/۵/۲۱

### چکیده

رویداد صفین به‌مثابه یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های فراروی حکومت امام‌علی (ع)، از دیرباز موضوع تأملات مورخان و تاریخ‌پژوهان بوده است. این واقعه که در زمره «فتن» شمرده شده، در تاریخ‌نگاری اسلامی -به‌ویژه مکتب شام و عراق- بازتاب‌هایی متفاوت داشته است. چگونگی رویکرد ابن ابی‌الحدید به این حادثه و کاوش او درباره زمین‌ها و فرایندها، اصلی‌ترین پرسشی است که این مقاله می‌کوشد با تکیه بر شرح نهج‌البلاغه و رجوع به سایر منابع تاریخی برای تأیید و تطبیق مدعیات ابن ابی‌الحدید، به آن پاسخ دهد.

یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که ابن ابی‌الحدید، انگشت اتهام را متوجه معاویه کرده و او را عامل بحران در روابط شام و عراق به‌شمار آورده است. او حتی در یک موضع‌گیری ایدئولوژیک، معاویه را به‌سبب

تمرد از فرمان امام مسلمین و به هدر دادن خون مسلمانان، زندیق و مخلد  
در آتش می‌داند.

**واژگان کلیدی:** امام‌علی (ع)، معاویه، ابن‌ابی‌الحدید، تمرد، صفین،  
حکمت

### مقدمه

بیکار صفین با پیامدهای ویرانگر و تفرقه‌برانگیز در میان امت اسلامی، از رویدادهای کثیرالاضلاعی است که در تاریخ اسلام همواره در کانون توجه تاریخ‌نگاران و تاریخ‌پژوهان بوده است. در کنار منابع بسیاری نظیر «تاریخ الرسل والملوک»، «وقعه‌الصفین»، کتاب «الفتوح و اخبار الطوال» که هر کدام کوشیده‌اند تا بر زوایا و خفایای این حادثه پرتوافشانی کنند و به اتکاء روایان خود، شرح جامعی از آن واقعه نشان دهند، روایت ابن‌ابی‌الحدید که در ضمن شرح خطبه‌های نهج‌البلاغه آمده، شایان توجه و دقت نظر است.

ابن‌ابی‌الحدید کوشیده است تا در شرح خود بر نهج‌البلاغه، برخلاف تاریخ‌نگارانی که به شیوه «حول‌نگاری» به ثبت و ضبط حوادث، براساس ترتیب زمانی اقدام کرده‌اند، با شیوه «موضوع‌محوری»، به تلمیحات تاریخی، خطبه‌ها و زمینه‌های آن‌ها توجه کند و با تکیه بر روایان و مشایخ خود و نیز منابعی که در کتابخانه‌های بزرگ بغداد در اختیار داشته است، رویدادهای عصر خلافت امام‌علی (ع) را به دقت بررسی و وجه تاریخی اثر خود را در کنار وجوه ادبی، کلامی و حدیثی آن پررنگ کند.

از آنجا که ابن‌ابی‌الحدید مدت‌ها سرپرستی کتابخانه‌های بغداد را برعهده داشت، در وجه تاریخی شرح خود بر نهج‌البلاغه به منابع فراوانی مراجعه کرده است که برخی از آن‌ها در یورش ویرانگر مغولان به سرزمین‌های اسلامی از بین رفته‌اند؛ از این رو شرح نهج‌البلاغه او یکی از معدود واسطه‌های انتقال داده‌های آن منابع، به ادوار بعد به‌شمار می‌آید و به همین دلیل از اعتبار تاریخی ویژه‌ای برخوردار است (واسعی، ۱۳۸۶: ۴۳)؛ چنان که بهره‌برداری او از ۲۲۳ منبع از ۱۴۳ مؤلف، این ادعا را تأیید می‌کند (ر.ک: الریبعی، ۱۴۰۷: ۱۲۷-۲۶۱).

بازتاب صفین، زمینه‌ها، فرایندها و پیامدهای آن در تاریخ‌نگاری ابن ابی‌الحدید، در قیاس با دیگر منابع تاریخی، از همسویی و انطباق و در مواردی خاص، از جلوه‌ای متفاوت برخوردار است که در وجه اخیر، او با تکیه بر عنصر عقل و توسل به شیوه‌ی جدل (روش مختار اهل اعتزال برای اثبات عقاید خود) می‌کوشد تا در تبیین عقاید کلامی و رویدادهای تاریخی از آن بهره‌جوید که مصداق‌های آن در ادامه ذکر خواهد شد.

در سال‌های اخیر پژوهش‌هایی در باب ابن ابی‌الحدید و تاریخ‌نگاری او صورت گرفته که هر کدام به‌سهم خود بر این موضوع پرتوافشانی کرده‌اند و از آن‌میان می‌توان به کتاب «العدیق‌النضید بمصادر ابن ابی‌الحدید»، نوشته‌ی احمدالریعی و «موارد ابن ابی‌الحدید فی کتابه شرح نهج‌البلاغه»، اثر یحیی رمزی محسن و «تاریخ‌نگاری ابن ابی‌الحدید»، نوشته‌ی فاطمه سرخیل و مقاله «روش‌شناسی تاریخی ابن ابی‌الحدید»، نوشته‌ی محمود حیدری آقایی و نیز «تسامح ابن ابی‌الحدید» در شرح نهج‌البلاغه به قلم علی‌اکبر عباسی اشاره کرد؛ گرچه در آثار یادشده، از حیات ابن ابی‌الحدید و تاریخ‌نگاری او سخن گفته شده، اما به واقعه صفین توجه نشده است؛ از این‌رو مقاله حاضر می‌کوشد با نگاهی متفاوت، رویداد صفین را در تاریخ‌نگاری ابن ابی‌الحدید بررسی کند.

## ۱. ابن ابی‌الحدید

### ۱-۱. زیست‌نامه

عزالدین ابوحامد، عبدالحمیدبن ابی‌الحدید مدائنی که از بزرگان معتزلی به‌شمار می‌آید، در سال ۵۸۶ق در مدائن به دنیا آمد و در همان‌جا رشد کرد (ابن خلکان، ۱۳۹۷: ۵/۳۹۲؛ ابن شاکر الکتبی، ۱۴۰۰: ۲۰/۱۱۲). دوره جوانی‌اش در مدائن به تحصیل دانش گذشت. پدرش نخستین معلم او بود که به او ادب و حدیث آموخت (الریعی، ۱۴۰۷: ۷۰؛ واسعی، ۱۳۸۶: ۲۵)؛ افزون‌براین ابن ابی‌الحدید از محضر دانشمندان زمان خود که همه شافعی، حنبلی، حنفی و علوی بودند، نیز بسیار بهره برد. او در نظامیه بغداد بر مبنای مذهب شافعی که تنها مذهب پذیرفته‌شده آنجا بود، درس آموخت و برای استفاده از محضر استادان مذاهب دیگر در مدارس ویژه خودشان حضور می‌یافت؛ اما دیدارهای علمی او با علویان

در منازل آن‌ها انجام می‌گرفت (الریعی، ۱۴۰۷: ۷۰). اصلی‌ترین استادان شافعی مذهبی که ابن‌ابی‌الحدید در نزد آن‌ها شاگردی کرده و در شرح نهج‌البلاغه، سخن خود را به قول آن‌ها مستند کرده است، یکی ابو حفص عمر بن عبدالله دباس بغدادی است که در آغاز حنبلی بود و سپس به مذهب شافعی روی آورد و دیگری ضیاء‌الدین ابواحمد عبدالوهاب بن علی بن سکینه بغدادی است که در نقل اخبار و روایات به این دو متکی است (ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۵ / ۷۰-۷۱). استاد دیگر شافعی او ابوالخیر مصدق بن شیب و اسطی است که در صحت انتساب خطبه شفشقیه به امام علی (ع) از او یاد کرده است (همان، ۱ / ۱۵۸)؛ همچنین استادانی علوی که بر او تاثیر گذاشتند و ابن‌ابی‌الحدید در جای‌جای اثر خود از آن‌ها یاد کرده، ابوجعفر یحیی بن محمد بن ابی‌زید حسنی بصری نقیب و ابومحمد قریش بن سبیب بن مهنا علوی مدنی و نیز شمس‌الدین فخر موسوی است (همان، ۱۵۷ / ۹ و ۱۶۶ و ۴۱ / ۱).

شاهکار او «شرح نهج‌البلاغه» مشتمل بر تفسیر کلام امام علی (ع)، ادب، فقه، اخلاق، تاریخ، سیره، انساب، امثال و فرهنگ عامه عرب است. این کتاب به‌سان دایره‌المعارف ارزنده‌ای است که به درخواست ابن‌علقی، وزیر شیعی مستعصم عباسی، نوشته شد و ابن‌ابی‌الحدید در تألیف آن گوشه‌چشمی به ابن‌علقی شیعی و گوشه‌چشمی هم به مستعصم شافعی داشت و کوشید نوعی تعادل میان آن‌ها برقرار کند (الریعی، ۱۴۰۷: ۶۵).

دوره هفتادساله زندگی ابن‌ابی‌الحدید (۵۸۶-۶۵۶) مصادف با رویدادهای بزرگ سیاسی و فرهنگی در عراق بود که پایان آن با آشوب‌ها و اضطراب‌های سیاسی و اجتماعی همراه شد. در این دوران، ابن‌ابی‌الحدید با چهار تن از خلفای عباسی، به نام‌های: الناصر لدین‌الله (۵۷۵-۶۲۲)، الظاهر بأمرالله (۶۲۲-۶۲۳)، المستنصر بالله (۶۲۳-۶۴۰) و المستعصم بالله (۶۴۰-۶۵۶) معاصر و شاهد حوادث ایام حکمرانی آن‌ها بود که چگونه خلافت عباسی به دست مغولان منقرض شد و با اشغال بغداد، هزاران نفر از دم تیغ آن‌ها گذشتند و خلیفه نیز به دست آن‌ها لگدمال و خفه شد (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۳ / ۶۶۳؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۰: ۱۳ / ۲۰۱).

ابن ابی‌الحدید با جایگاه و مرتبت علمی خود در دستگاه عباسیان از قدر و منزلت والایی برخوردار بود و بارها عهده‌دار مسئولیت‌های اداری و دیوانی شد. او مدتی کاتب دارالتشریفات (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۶/۲۷۶)، کاتب دارالخلافه، ناظر مالی ولایت حله، ناظر بیمارستان عضدی و متولی نظارت بر خزائن کتاب در بغداد بود (الریعی، ۱۴۰۷: ۸۲-۸۳؛ واسعی، ۱۳۸۶: ۲۸).

دربارهٔ زمان مرگ او اتفاق نظر وجود ندارد. برخی آن را سال ۶۵۵ دانسته‌اند (ابن خلکان، ۱۳۹۷: ۵/۳۹۲؛ ابن کثیر، ۱۴۱۰: ۱۳/۲۳۳؛ حاجی خلیفه، بی تا، ۲/۹۷۷)؛ اما ذهبی می‌گوید که او در پنجم جمادی‌الآخر سال ۶۵۵ (پنج ماه پس از سقوط بغداد) وفات یافت (ذهبی، ۱۴۱۳: ۲۳/۲۷۵). شاید نظر اخیر، درست‌تر باشد؛ زیرا ابن فوطی که خود در بغداد می‌زیست و در روز سقوط این شهر به دست مغولان اسیر و پس از رهایی، عهده‌دار مسئولیت کتابخانهٔ مدرسهٔ مستنصریه شد (ابن کثیر، ۱۴۱۰: ۱۴/۱۲۲) به زنده بودن او پس از سقوط بغداد تا جمادی‌الآخر سال ۶۵۶ گواهی داده است (ابن فوطی، ۱۴۲۴: ۲۴۱)؛ همچنین گزارش‌هایی در دست است که او پس از اشغال بغداد به دست هولاکو، به اعدام محکوم شد؛ اما با شفاعت ابن‌علقمی و وساطت خواجه‌نصیرالدین طوسی از مرگ رهایی یافت (نخجوانی، ۱۳۷۵: ۳۹۵). دربارهٔ مذهب او نظرات مختلفی وجود دارد. برخی او را معتزلی (الصفدی، ۱۴۲۰: ۱۸/۴۶)، برخی شیعهٔ غالی (ابن کثیر، ۱۴۱۰: ۱۳/۲۳۳) و گروهی معتزلی شیعی (الصنعانی، ۱۴۲۰: ۲/۳۴۰) نامیده‌اند؛ اما با وجود قرآنی می‌توان او را از نظر فقهی، شافعی مذهب خواند؛ هر چند او در مدائن که بیشتر ساکنان آن از شیعیان امامی مذهب بودند، به دنیا آمد (حموی، ۱۳۹۹: ۵/۷۵)؛ اما در همین شهر شیعی، خانواده‌هایی نظیر خانواده ابن ابی‌الحدید، بر مذهب شافعی بودند؛ از آنجا که پدر عزالدین و دو تن از برادرانش از مذهب شافعی پیروی می‌کردند و نیز او و پدرش از دانش‌آموختگان نظامیه بغداد بودند که تنها، فقه شافعی در آنجا تدریس می‌شد، این گمان تقویت می‌شود که ابن ابی‌الحدید نیز همچون پدر و برادرانش شافعی مذهب بوده است؛ دیگر اینکه معمولاً انسان‌ها بر دین آباء و اجداد خود متولد می‌شوند و به جز افراد نادر، این حکم کلی بر همهٔ مردم اطلاق می‌شود و از آنجا که ابن ابی‌الحدید در یک خانوادهٔ شافعی متولد شد و پیش از

ورود به مدارس و مکاتب آن روزگار، در محضر پدر شافعی مذهبش شاگردی کرد، طبیعی است که او هم شافعی بوده باشد.

به تدریج با آشنایی با مکتب اعتزال و شاگردی در محضر استادانی، نظیر شیخ ابویعقوب لمغانی معتزلی به اندیشه معتزله گرایش یافت (رمزی محسن، ۱۴۳۶: ۵۴). او در اعتقادات اعتزالی خود به معتزله بغداد تمایل داشت که به تفضیل امام علی (ع) بر سایر خلفا قائل بودند و این نکته را ابن ابی‌الحدید، آشکارا اظهار می‌دارد که روش بزرگان ما در تفضیل علی (ع) است (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۷/۱)؛ هرچند او به دلیل مصلحتی که مقتضای تکلیفش بوده است، در آغاز مقدمه خود بر شرح نهج البلاغه، خداوند را به خاطر تقدم مفضول (خلفای سه‌گانه) بر افضل (امام علی ع) سپاس می‌گزارد (همان، ۱۳/۱).

## ۱-۲. تاریخ‌نگاری

شناخت تاریخ‌نگاری هر مورخ، در گرو فهم تاریخ‌نگاری اوست؛ از آنجا که ابن ابی‌الحدید، انسانی موحد بود، نگاه او به آغاز، غایت و ماهیت تاریخ، متأثر از بینش توحیدی اوست؛ براساس اعتقاد موحدین، خداوند با آفرینش و انتخاب انسان، نقطه عطفی را در آغاز تاریخ بشر رقم زد و سیر تاریخ نیز شکل گسترده همان حوادثی است که به هنگام آفرینش او، با پدید آمدن دو جبهه خیر و شر رخ داد. ابن ابی‌الحدید، سیر تاریخ را از مبدأ تا معاد در نظر دارد و آن را فاصله بین آغاز تا انجام هستی می‌داند و به نوعی پایبندی خود را به فلسفه خطی تاریخ نشان می‌دهد و معتقد است که تاریخ، جلوه گاه مشیت الهی است؛ اما او چون از نظر فکری، انسانی عقل‌گراست، با دوری از اندیشه جبرگرایی اشاعره، تاریخ را دارای مسیری تکاملی و غایتی سعادت‌بخش می‌داند و نقش انسان را در چگونگی رقم خوردن آن از نظر دور نمی‌دارد (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۸۹/۹). به‌طور کلی او چون از بینش معتزلی برخوردار است و همچون اشاعره به جبر قائل نیست، انسان را در بستر تاریخ، موجودی منفعل نمی‌شمارد (مفتخری و سرخیل، ۱۳۸۸: ۴۶) و او را در تعیین سرنوشت خویش دخیل می‌داند.

ابن ابی‌الحدید براساس روش مورخان مسلمان، به ثبت سلسلهٔ روایان سند وفادار مانده و در بررسی‌های سندی خود، در جرح و نقد افراد راوی، از عبارات و ارزشیابی‌های معمول علمای رجال در توثیق و تضعیف روایان استفاده می‌کند و از آن‌ها با الفاظ ثقه، کذاب، فاضل و عادل یاد می‌کند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۲/۲۹۹، ۱۳/۲۹-۳۰، ۶/۲۸۵). او اغلب برای رسیدن به روایت صحیح، ابتدا شخصیت روایان را بررسی می‌کند تا به وثاقت آن‌ها نائل شود و از این راه به گزینش روایت صحیح دست یابد (مفتخری و سرخیل، ۱۳۸۸: ۵۱).

یکی دیگر از شیوه‌های ابن ابی‌الحدید در نقل روایات تاریخی و داوری نهایی دربارهٔ آن‌ها، ذکر آراء مؤرخان و محدثان در کنار یکدیگر است و درنهایت، رأی مختار خود را عرضه می‌کند (ر.ک: ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱/۲۲). او در پذیرش، رد و یا نقد خبر، به شیوهٔ اهل حدیث عمل می‌کند تا میزان ارزش و اعتبار آن را روشن سازد؛ به‌همین سبب او در مواضع مختلف از تعبیری چون خبر واحد، خبر صحیح، خبر متواتر، خبر مشهور و مستفیض استفاده می‌کند تا شناخت بهتری از آن‌ها برای مستندسازی نشان دهد (همان: ۱۴/۳۵۳ و ۲۰/۲۸۳ و ۹/۲۰۱ و ۱۰/۲۸۹ و ۱۶/۱).

## ۲. تنش در روابط امام‌علی (ع) و معاویه

امام علی (ع) پس از رسیدن به خلافت، با جدیت تمام به انجام اصلاحات و احیای سیرهٔ رسول‌الله (ص) همت گماشت. نخستین اقدام او در حوزهٔ سیاسی، پاک‌سازی ساختار قدرت و حاکمیت از وجود عناصر ناشایست و بی‌کفایتی بود که پیش‌ازاین به قدرت و ثروت دست یافته و امارت مسلمین را شبیه به حکومت پادشاهان ایران و روم کرده بودند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۱/۴۷). شیوهٔ زمامداری معاویه چنان نبود که با سیرهٔ علوی در تناسب و سازگاری باشد. او با منش اشرافی خود از سوی برخی از فقیهان آن روزگار ملامت شد (یعقوبی، ۱۴۱۴: ۲/۲۳۶-۲۳۷). او راغب بود تا به شیوهٔ سلاطین، حکمرانی کند (جاحظ، ۱۴۱۱: ۲/۲۳۲) و به‌دلیل همین منش بود که کسانی به او به‌عنوان پادشاه سلام می‌کردند (یعقوبی، ۱۴۱۴: ۲/۲۱۷).

بدیهی است چنین شیوه‌ای برای امام علی (ع) که سیاست خود را از همان آغاز بر احیای سیره رسول (ص) و اقامه عدل و رفع تبعیض بنا نهاده بود، نه تنها هیچ توجیهی نداشت که حفظ چنین استانداردها در ساختار خلافت اسلامی به منزله سازش با نماد اشرافیت و عصیت قبیله‌ای و نیز مشروعیت بخشی به منش و روش او محسوب می‌شد (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۱۹۰)؛ از این رو بی‌ملاحظه فرمان برکناری او را صادر کرد و از عبدالله بن عباس خواست تا مسئولیت استانداری شام را برعهده گیرد؛ اما ابن‌عباس با این استدلال که ممکن است معاویه او را به گروگان بگیرد و از این طریق بر امام فشار وارد کند، از قبول این پیشنهاد عذرخواهی کرد (طبری، ۱۹۶۷: ۴ / ۴۴۰). گزینه دوم برای امام، سهل‌بن حنیف بود که این مسئولیت به او واگذار شد؛ اما در میانه راه در منطقه تبوک، سپاهیان معاویه راه را بر او بستند و نماینده امام را مجبور به بازگشت به مدینه کردند (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۳ / ۲۰۱).

به گفته ابن‌ابی‌الحدید از همان آغاز، کسانی به امام، توصیه و نصیحت کردند تا عزل معاویه را به تأخیر اندازد و این سیاست را بعد از تثبیت اوضاع دنبال کند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱ / ۱۷۵ و نیز ر.ک. ابن‌جوزی، ۱۳۱۲: ۵ / ۷۱)؛ اما او حاضر به پذیرش این رأی نشد و آن را تساهل در دین و زیونی در اجرای امور خواند (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲ / ۳۵۵) و در پاسخ به ابن‌عباس که از او تقاضای خویشتن‌داری و مدارا کرده بود، فرمود: «افراد نالایق را برکنار می‌کنم و اگر حاضر به تمکین نشدند، بر آن‌ها شمشیر می‌کشم» (طبری، ۱۹۶۷: ۴ / ۴۴۰). برخلاف دینوری که می‌گوید: «معاویه به محض دریافت خبر قتل عثمان به خونخواهی او مصمم شد (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۵۵)، ابن‌ابی‌الحدید، زمان تمرّد والی شام در برابر حاکمیت امام علی (ع) را پس از سفارت جریر بن عبدالله بجلی می‌داند و خونخواهی عثمان را بهانه‌ای برای عصیان او می‌شمارد تا شامیان را به مقابله با آن حضرت بکشاند. او می‌افزاید که معاویه پس از دریافت حکم عزل خود، شامیان را به مسجد فراخواند تا آن‌ها را در جریان امر قرار دهد. او در خطابه خود تصریح کرد که «من خلیفه عمر بن خطاب و عثمان بن عفان بر این سرزمینم و اینک، خون‌خواه خلیفه‌ای هستم که مظلومانه کشته شده است» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۳ / ۵۷).



معاویه با این ترفند توانست به تحریک احساسات توده‌های شامی توفیق یابد و آن‌ها را در حمایت از خود در برابر امام علی (ع) بسیج کند؛ به دنبال سخنان تحریک‌آمیز او بود که توده‌های هیجان‌زده، بی‌درنگ حمایت خود را از معاویه در انتقام از خون عثمان اعلام کردند و به او اطمینان‌خاطر دادند که در این راه از جان و مال خویش خواهند گذشت (همان‌جا).

ابن ابی‌الحدید همسو با دیگر مورخان می‌گوید که معاویه در این مقطع برای مقابله با امام، به استخدام عمرو بن عاص سخت‌محتاج شد تا از موقع‌شناسی و هوشمندی سیاسی او در جهت تشویش اذهان عمومی علیه امام و تحریک عواطف توده‌ها در یاری و همراهی با حاکمیت شام بهره‌برداری کند (همان، ۲/ ۳۰۰؛ ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/ ۱۱۵؛ منقری، ۱۳۸۲: ۳۴). پیمانی که میان آن‌ها در بیت‌المقدس منعقد و در آن بر مفهوم تناصر تأکید شد (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۴/ ۱۹۱-۱۹۲) گویای یک معامله سیاسی بود که در آن عمرو متعهد شد تا معاویه را در عبور از وضعیت موجود یاری دهد و در عوض، معاویه نیز قول داد که پس از رسیدن به پیروزی، فرمانروایی مصر را به عمرو بن عاص واگذار کند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۲/ ۳۰۲).

ارزیابی ابن ابی‌الحدید این است که معاویه نه تنها از پذیرش حکم عزل خود امتناع ورزید، بلکه با ادعای خونخواهی عثمان و طرح این اتهام که قاتلان خلیفه در جناح امام علی (ع) جای دارند، کوشید تا جبهه جدیدی را فراروی آن حضرت بگشاید؛ به همین منظور او از یک سو با جذب عمرو بن عاص و شریح‌بن سمط‌کنندی جهت انتشار اتهام مشارکت امام در قتل عثمان کوشید تا افکار و عواطف توده‌های شامی را علیه امام بشوراند و آن‌ها را به نبرد با او تحریک کند (همان، ۳/ ۵۸-۶۰) و از سوی دیگر با فرستادن ابومسلم خولانی به کوفه و درخواست تحویل قاتلان عثمان، عزم خود را برای رویارویی با امام آشکار سازد (منقری، ۱۳۸۲: ۸۵-۸۶).

معاویه در نامه خود که ابن ابی‌الحدید با شرح بیشتری نسبت به نصر بن مزاحم منقری آن را ثبت و ضبط کرده است، با گستاخی، اتهاماتی را متوجه امام کرد و گفت:

دل‌های فرزندان عبدمناف از زنگار کینه خالی بود تا اینکه تو بر عثمان حسد بردی و مردم را علیه او شوراندی، تا اینکه در مقابل چشمانت، او را کشتند و تو در یاری او نه سخنی گفتی و نه قدمی برداشتی. در خانه‌ات نشستی و حیل‌ه‌ازپی حیل‌ه‌ساز کردی و افعی‌ها را به جان او انداختی تا نقشه‌ خویش را درباره‌ او عملی سازی؛ آنگاه زبان به شماتت او گشودی و از قتل او اظهار خرسندی کردی و برای به دست آوردن حکومت، آستین بالا زدی و مردم را به خود دعوت کردی و بزرگان مسلمین را بر بیعت با خویش مجبور ساختی؛ پس از آن دو تن از شیوخ مسلمین (طلحه و زبیر) را به قتل رساندی که از بشارت یافتگان به بهشت بودند و ام المؤمنین، عایشه را آواره شهرها و بیابان‌ها نمودی و قدر و مقامش را نادیده گرفتی و او را به دست اعراب و فاسقان کوفه رها ساختی تا بر او شمشیر بکشند و یا زبان به شماتت او بکشایند و مسخره‌اش کنند. آیا اگر پسر عمویت رسول خدا (ص) زنده بود، به این کار رضایت می‌داد؟؛ بعد از آن مدینه را رها کرده و در کوفه منزل گزیده‌ای و خود را از برکات مکه و مدینه محروم ساخته‌ای و همسایگی با قصر خورنق و حیره را بر مجاورت خاتم‌الانبیاء برگزیده‌ای. این نه آغاز انحراف توست، که پیش از این بر دو خلیفه رسول خدا خرده گرفتی و علیه آن‌ها دست به توطئه زدی و از بیعت با آن‌ها امتناع نمودی و در پی دستیابی به امری برآمدی که خدا آن را برای تو نخواست. بر نردبان خطرناکی بالا رفتی و بر جایگاه لغزنده‌ای قدم نهادی و چیزی را که برای دستیابی به آن یآوری نداشتی، ادعا کردی. به جان خودم سوگند که اگر آن روز بر آن دست می‌یافتی، جز فتنه و فساد و بی‌نظمی از خود به جای نمی‌گذاشتی و ولایت و زمامداری‌ات جز پراکندگی و ارتداد نمره‌ای نمی‌داد؛ چرا که تو فردی خودخواه و خودبین هستی که با کردار و گفتار، بر مردم فخر می‌فروشی. اینک من به همراه جمعی از مهاجر و انصار که غرق در شمشیرهای شامی و نیزه‌های قحطانی هستند، به سوی تو در حرکتیم تا اینکه در پیشگاه حق، تو را به محاکمه بکشیم. در کار خویش و مسلمانان بنگر و قاتلان عثمان را که همگی از نزدیکان و ندیمان و اطرافیان تو هستند به من تسلیم کن! چه، اگر بر گمراهی و ضلالت خویش پافشاری کنی و بر طریق لجاج باقی بمانی، این آیه از قرآن درباره‌ تو و اهل عراق که اطرافت را

گرفته‌اند، نازل شده است: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»<sup>۱</sup> (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۷ / ۱۷۶-۱۷۷).

ابن ابی‌الحدید، با نقل پاسخ امام و نیز نقد خود بر مفاد نامه معاویه، کوشیده تا اتهاماتی را که او متوجه امام کرده است به چالش بکشد و آن‌ها را ناروا و بی‌اساس بشمارد. او می‌گوید که امام در پاسخ به معاویه نوشت:

چنان‌که یاد کردی، ما و شما در گذشته با هم الفت داشتیم و با هم بودیم؛ اما دیروز که ما ایمان آوردیم و شما بر کفر خود باقی ماندید، میان ما و شما جدایی افتاد و امروز نیز ما بر ایمان خود پایداریم و شما در فتنه و انحراف خود گرفتارید. آن کس که از شما مسلمان شد، جز به اجبار و اکراه نبود، آن هم پس‌ازاینکه در آغاز ظهور این دین، در تمام صحنه‌ها با رسول خدا به نبرد پرداختید و در راه نابودی این دین از هیچ کوششی فروگذار نکردید. از قتل طلحه و زبیر به دست من و آوارگی عایشه و منزل گرفتن در کوفه و بصره، سخن گفته بودی. آن‌ها اموری بودند که تو در آن حضور نداشتی! پس نه زیانش بر تو باشد و نه عذرخواهی از آن باید از تو گردد. گفته بودی که با گروهی از مهاجر و انصار به قصد دیدار من می‌آیی. اگر برای جنگ با من شتاب داری، اندکی آرام گیر! اگر من به سوی تو آییم، شایسته است که خداوند برای انتقام از تو مرا به سوی تو برانگیزاند. اگر تو به سوی من آیی، بدان که همان شمشیری که در یک‌جا بر فرق جدّ و دایی و برادرت کوبیدم، اینک در دست من است. به خدا سوگند! که تو را سبک‌مغزی کوردل می‌بینم که باید در وصفت گفت که بر نردبانی بالا رفته‌ای که بر منظره‌ای هولناک مشرف ساخته است؛ چراکه تو غیر گمشده خویشت می‌جویی و رمه‌ای را به چرا برده‌ای که شبانش نمی‌باشی و در امری برآمده‌ای که نه تنها شایسته آن نیستی، بلکه از معدن آن دوری. چه فاصله بسیاری میان گفتار و کردار توست و چه زود به عموها و دایی‌هایت شبیه گشتی؛ آنان که شقاوت و بدبختی و آرزوهای

بیهوده، ایشان را واداشت که به انکار پیامبر خدا برخیزند و جان بر سر این کار گذارند و اما در رابطه با عثمان، بسیار سخن گفته‌ای؛ ابتدا در آنچه همه مردم به آن درآمده‌اند، وارد شو، بعد آن‌ها را برای محاکمه نزد من بیاور تا بین تو و آن‌ها بر طبق کتاب خدا داوری کنم؛ اما این شیوه که تو در پیش گرفته‌ای، بیشتر به فریفتن طفل برای گرفتن از شیر در روزهای اول آن می‌ماند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۷/۱۷۷؛ ر.ک: نهج‌البلاغه، نامه ۶۴).

ابن‌ابی‌الحدید با دقت در نامه معاویه به امام علی (ع)، اتهامات وارده را نقد می‌کند و نشان می‌دهد که هیچ‌یک از آن اتهامات در واقع بر امام وارد نیست. او می‌گوید:

معاویه از یاد برده بود که آنچه میان بنی‌عبدمناف تمایز افکند، ایمان به پیامبر بود. عده‌ای به آن حضرت ایمان آوردند و عده‌ای در کفر خود باقی ماندند و بنی‌عبدالشمس - که معاویه از آن‌هاست - در مخالفت با پیامبر، گوی سبقت از دیگران روده بودند. طلحه و زبیر که معاویه آن‌ها را بشارت یافته به بهشت خوانده است، کشته ستمگری و پیمان‌شکنی خود شدند و وعده‌ای که برای رفتن به بهشت به آن‌ها داده شد، مشروط به سلامت عاقبت آن‌ها بود و اگر توبه آن‌ها اثبات شود، آن وعده صحیح خواهد بود و قاتل پسر صفیه به جهنم خواهد رفت؛ اما این نکته که معاویه از امام پرسیده که اگر پیامبر زنده بود، آیا به این کار رضایت می‌داد که علی (ع) با خانواده او چنین کند، باید از معاویه پرسید که اگر پیامبر زنده بود، آیا رضایت می‌داد که خانواده او با برادر و وصی‌اش چنین کنند؟ اگر پیامبر زنده بود، آیا رضایت می‌داد که تو (پسر ابوسفیان) با علی (ع) بر سر خلافت منازعه کنی و جامعه اسلامی را به تفرقه اندازی؟ اگر پیامبر زنده بود، آیا رضایت می‌داد که طلحه و زبیر ابتدا با علی (ع) بیعت کنند، سپس بی‌سبب پیمان خود را نقض کنند و به او بگویند ما چشم به درهم دوخته‌ایم؟ اینکه بر علی (ع) عیب گرفته‌ای و او را به ترک دارالهجره (مدینه) سرزنش کرده‌ای، جای ملامت نیست؛ زیرا او به قصد دفع فساد و بغی از مدینه خارج شد؛ آن‌چنان که عمر هم پیش از این چندبار از مدینه خارج شد و بندگان صالحی نظیر ابن‌مسعود و ابوذر هم چنین کردند. تو در طرح این موضوع خباثی داری و خروج طلحه و زبیر و عایشه را با تعصب نادیده

می‌گیری. اینکه گفته‌ای علی (ع) با رفتن به کوفه، خود را از حرم رسول‌الله دور ساخته، جای ملامت نیست؛ زیرا بر امام واجب است که براساس مصالح اسلام تصمیم بگیرد و اهم را بر مهم برتری دهد. از نظر علی (ع) قتال با اهل بغی بر ماندن در حرم اولی بود. اینکه گفته‌ای علی بر ابوبکر و عمر خرده می‌گرفت و در پی خلافت بعد از رسول بود، واضح است که علی (ع) به آن‌ها جفایی نکرد و شکی نیست که اگر ادعای خلافت می‌کرد، ادعای او به تعبیر شیعیان، مبتنی بر نصّ نبوی بود و نهایت‌اینکه، گفته‌ای اگر علی (ع) از همان ابتدا زمامدار می‌شد، فساد و بی‌نظمی در جامعه رواج می‌یافت، اخبار از این امر در حیطة علم‌غیب است که از آن خداست. اینکه در عهد او جامعه، دچار اضطراب شد، صرفاً میراث دوران گذشته بود و اینکه دیگران را در خلافت بر او مقدم داشتند، به این منظور بود که می‌خواستند قدر و منزلت او را بشکنند. قطعاً اگر او با همان عظمت و رفعت مرتبه‌ای که در عهد رسول خدا داشت، بلافاصله جانشین او می‌شد جامعه به اضطراب‌هایی که بعدها پس از ولایت عثمان بدان دچار گردید، مبتلا نمی‌شد (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۷/۱۷۷-۱۷۹).

به‌طور کلی تا پیش از وقوع صفین، چندین نامه میان امام و معاویه ردوبدل شد. سیدرضی در نهج‌البلاغه، شانزده نامه از امام را به معاویه نقل کرده است که در آن‌ها علی (ع) گاه زبان به شماتت معاویه گشوده و گاه سوابق خاندان اموی در مخالفت با اسلام را به رخ او کشیده و گاه، او را از افتادن به دام شیطان بر حذر داشته و در برخی از آن‌ها نیز اتهامات وارد از جانب معاویه را دفع کرده است (نهج‌البلاغه، نامه ۳۰، ۴۸، ۳۷، ۳۲، ۱۰، ۶۴، ۱۷، ۹، ۲۸، ۶). معاویه نیز در بیشتر نامه‌های خود، امام را متهم به دخالت در قتل عثمان کرده و از او خواسته است که قاتلان عثمان را تحویل دهد (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۳/۶۴ و ۱۵/۵۴؛ ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/۱۲۱). به گزارش ابن ابی‌الحدید، معاویه در نامه دوم خود که ابوامامه باهلی را مأمور ابلاغ آن کرد، ضمن تکرار اتهام مشارکت امام در قتل عثمان، گستاخانه ادعا کرد که علی (ع) با کناره‌گیری از خلفای پیش از عثمان، نسبت به آن‌ها جفا کرد تا اینکه به‌زور مجبور به بیعت شد و چون شتری که مهار در بینی‌اش کرده باشند، او را کشان‌کشان برای بیعت بردند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۵/۱۲۶-۱۲۷).

امام با منطقی استوار در پاسخ به او گفت:

تو با به‌کارگیری تعبیر جمل‌المخشوش (شتر مهارزده) و کشان‌کشان بردن من برای بیعت، خواستی نامم را به زشتی ببری و مرا مذمت کنی؛ ولی ندانسته مدح و ستایشم کردی. در پی این بودی که مرا رسواسازی، ولی خود را مفتضح کردی؛ زیرا ندانستی مادام که در دین مسلمان شک و ریبی رخنه نکند و در اعتقادش تردیدی راه نیابد، از اینکه مظلوم واقع شود، عیب و نقصی نیست (نهج‌البلاغه، نامه ۲۸).

ابن‌ابی‌الحدید از سر دردمندی می‌گوید:

یکی از عجایب شگفت‌انگیز روزگار این بود که کار علی (ع) بدان‌جا کشید که معاویه، خود را همسنگ وی شمارد و با آن حضرت مکاتبه کند و او را مورد عتاب و خطاب قرار دهد. ای کاش پیامبر اسلام زنده بود و می‌دید آن قومی که دعوتش را تکذیب کردند و او را دروغگو شمردند و از مکه بیرونش راندند و با او به جنگ برخاستند و چهره‌اش را خونین کردند و عمو و خاندانش را کشتند، اکنون مدعی دعوت او شده‌اند و کار بدان‌جا رسیده که معاویه بر علی (ع) فخر می‌فروشد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۶ / ۲۹۵).

ممکن است خرده‌بینانی پیدا شوند و بر امام خرده بگیرند که چرا به معاویه چنین فرصتی داد تا عرض‌اندام کند و خود را همسنگ با آن حضرت بشمارد و باب مکاتبه با او بگشاید. حقیقت این است که معاویه پیش از درگیری با امام، جنگ تبلیغاتی وسیعی را علیه آن حضرت راه انداخته بود. هدف او از این کار، آماده‌سازی زمینه اجتماعی برای درگیری مستقیم نظامی بود. در آن روزگار، نامه‌های سیاسی از مهم‌ترین ابزارهای نبرد روانی و تبلیغاتی به‌شمار می‌آمدند. ساده‌انگاری است اگر بپنداریم چنانچه امام، باب مکاتبه با معاویه را نمی‌گشود، معاویه جنگ تبلیغاتی علیه امام را آغاز نمی‌کرد یا از ادامه آن روی‌گردان می‌شد. به‌عکس اگر امام سکوت می‌کرد و به نامه‌های او پاسخ قاطع نمی‌داد، دامنه این جنگ تبلیغاتی وسیع‌تر می‌شد و فضا‌سازی علیه آن حضرت شدت بیشتری می‌یافت (محمدی ریشه‌ری، ۱۳۸۶: ۵ / ۴۸۵).

ابن ابی الحدید با ظرافت و نکته‌سنجی خاص خود از مقاصد معاویه پرده برمی‌دارد و می‌گوید: «پسر ابی سفیان در نامه‌نگاری‌های خود با طرح پاره‌ای از اتهامات، می‌خواست امام را بر سر خشم آورد تا به ابوبکر و عمر سخنی بگوید و از ستمی که از ناحیه آن‌ها بر او رفته بود، لب به شکوه بگشاید تا سخن آن حضرت را دست‌آویزی برای تحریک مردم شام و حتی عراق قرار دهد و آن‌ها را علیه آن حضرت بسیج کند» (ابن ابی الحدید، ۱۴۳۰: ۱۵/۱۲۶-۱۲۵).

### روایرویی در صفین

معاویه به توصیه عمروعاص، پیش از حرکت به صفین، با ارسال نامه‌هایی به بزرگان مدینه، نظیر عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص کوشید تا آن‌ها را با خود در مقابله با امام علی (ع) همراه سازد. او در نامه‌ای که به عبدالله بن عمر نوشت، تأکید کرد که عثمان را علی کشته است و ما به خونخواهی او می‌رویم؛ اگر علی قاتلان را به ما تحویل دهد، با او کاری نداریم و خلافت را میان مسلمانان به شورا واگذار می‌کنیم؛ همان کاری که عمر بن خطاب کرد و ما هرگز خواهان خلافت نیستیم؛ اگر شما به یاری ما بشتابید، علی مرعوب خواهد شد<sup>۱</sup> (منقری، ۱۳۸۲: ۶۳).

ابن ابی الحدید با نقل و اکتش عبدالله بن عمر می‌گوید که پاسخ قاطع او معاویه را مأیوس کرد. عبدالله در واکنش به درخواست معاویه و عمروعاص نوشت: «شما دو نفر در پیدا کردن محل یاری خود، به خطا رفته‌اید. نامه شما جز شکی بر شک نیفزود؛ شما کجا و مشورت کجا! شما کجا و خلافت کجا! تو ای معاویه! اسیر آزادشده‌ای هستی و تو ای عمرو، هنوز در معرض اتهام قرار داری. از این کار دست بردارید. در میان ما برای شما یاور نیست»<sup>۲</sup> (ابن ابی الحدید، ۱۴۳۰: ۳/۷۷؛ منقری، ۱۳۸۲: ۶۳).

---

۱. در روایتی دیگر آمده است که معاویه در نامه خود به ابن عمر یادآور شد که ما خلافت را برای تو می‌خواهیم. (ر.ک: ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/۱۱۹).

۲. ابن عمر گرچه به درخواست معاویه وقعی ننهاد؛ اما حاضر به همراهی با امام هم نشد. او بعد از شهادت عمار یاسر در صفین تأسف خورد که چرا امام را همراهی نکرد؛ زیرا برایش ثابت شده بود که قاتلان عمار، فتنه‌باغیه هستند (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۴/۱۴۱؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/۹۵۳).

پاسخ سعدبن ابی‌وقاص هم برای معاویه رضایت‌بخش نبود. او از پسر ابی‌وقاص خواست که با شامیان، علیه امام همراه شود تا خلافت را به شورا برگردانند؛ اما سعد به او گفت: «طلحه و زبیر اگر در خانه‌های خود می‌نشستند، برای آن‌ها بهتر بود. خدا ام‌المؤمنین را به خاطر آنچه کرد، پیامرزد (یعقوبی، ۱۴۱۴: ۱۸۷/۲؛ ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/۱۲۰).

سپاه امام در پنجم شوال سال سی‌وشش هجری برای مقابله با سپاه معاویه از نخیله به حرکت درآمد. به گزارش ابن‌ابی‌الحدید، در رقه، شماری از یاران آن حضرت از او خواستند تا برای اتمام حجت، نامه‌ای به معاویه و حامیانش بنویسد. امام نیز با ارسال نامه‌ای، معاویه را از حق‌ستیزی برحذر داشت و فرمود:

پیش از این، شما از دشمنان پیامبر و تکذیب‌کنندگان کتاب خدا و قاتلین مسلمانان بودید، تا اینکه خداوند عزت دینش را اراده نمود و قوم عرب فوج‌فوج به دین خدا در آمد و شما هم از کسانی بودید که به خاطر طمع و یا ترس به آیین حق گرویدید. اینک شایسته نیست افرادی که نه سابقه‌ای در اسلام دارند و نه از فضیلتی بهره‌مند هستند، به منازعه و کشمکش بر سر امری که مهاجرین اولیه بدان شایسته‌ترند، برخیزند و به ظلم و ستم روی آورند. آن کس که اندک بهره‌ای از خرد داشته باشد، به خود اجازه نمی‌دهد که از قدر و اندازه خویش تجاوز نماید و مرتبه خود را فراموش کند و خویشتن را برای دستیابی به آنچه که شایسته آن نیست به شقاوت و بدبختی گرفتار سازد؛ زیرا شایسته‌ترین مردم برای زمامداری این امت در گذشته و حال، نزدیک‌ترین آن‌ها به پیامبر و داناترین آن‌ها به کتاب خدا و فقیه‌ترین آن‌ها در دین و افضل آن‌ها در جهاد و سخت‌ترین آن‌ها در برابر مشکلات و دشواری‌های حکومت است؛ لذا از خدایی که به سوی او باز خواهید گشت، پروا گیرید و حق را به باطل مپوشانید. من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و حفظ خون مسلمانان دعوت می‌کنم. اگر پذیرا شدید، به رشد و هدایت رسیده‌اید و بهره خود را کسب کرده‌اید و اگر جز تفرقه و پراکندگی این امت، مطلوبی نداشتید، این کار موجب دوری شما از خداوند و ازدیاد خشم و غضب او بر شما خواهد شد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۴۵/۳).



معاویه هم تنها با یک سطر شعر، نامه امام را جواب داد و گفت:

لیس بینی و بین قیس عتاب      غیر طعن الکلی و ضرب الرقاب<sup>۱</sup>

(بلاذری، ۱۳۹۴: ۲/۲۹۷)

ابن ابی الحدید می‌گوید: «امام در صفین، هیئتی را به نزد معاویه فرستاد تا او را به اطاعت از ولی امر و پیوستن به جماعت مسلمین و تسلیم در برابر اوامر الهی دعوت کنند. معاویه که خونخواهی عثمان را بهانه کرده بود، به هیئت اعزامی پاسخ تندی داد و گفت: بروید که بین من و شما چیزی جز شمشیر نخواهد بود (ابن ابی الحدید، ۱۴۳۰: ۴/۲۵۰). در ماه ذی‌الحجه درگیری‌های پراکنده میان نیروهای دو طرف رخ داد؛ اما در ماه محرم از نزاع دست کشیدند. امام فرصت را غنیمت شمرد و نمایندگانی را در زمان آتش‌بس، نزد معاویه فرستاد تا او را به جلوگیری از اتلاف خون مسلمین فراخواند. معاویه باز هم تأکید کرد که قاتلان عثمان در میان سپاه علی (ع) هستند و باید آن‌ها را برای قصاص تحویل دهد و آنگاه از فرمانروایی کناره‌گیری کند تا امر خلافت در میان مردم به شورا گذاشته شود (منقری، ۱۳۸۲: ۲۰۰)؛ چون مذاکرات نتیجه‌ای دربر نداشت، نیروهای امام از او اذن جنگ طلبیدند. ابن ابی الحدید که پاسخ شگفت‌انگیز امام را ضبط کرده است، می‌گوید: آن حضرت رو به یارانش کرد و گفت: «این همه تانی که به خرج دادم، بدان امید بود که گروهی از آنان هدایت یابند؛ پیش از این در خیبر، پیامبر به من فرمود: «اگر خداوند به واسطه تو یک نفر را هدایت کند، برایت بهتر است از همه آنچه آفتاب بر آن می‌تابد» (ابن ابی الحدید، ۱۴۳۰: ۴/۲۴۹). امام چون دریافت که شامیان بر لجاجت و عناد خود اصرار می‌ورزند، لشکریان خود را آراست و آماده نبرد شد. به گفته ابن ابی الحدید، امام چون نمی‌خواست آغازگر جنگ باشد، ابتدا قرآنی را به دست یکی از یارانش داد تا شامیان را به آن فراخواند و این آخرین اتمام حجت با آن‌ها بود. شامیان نه تنها به فراخوان او وقعی ننهادند؛ بلکه نماینده امام را تیرباران کردند و کشتند؛ پس از آن بود که امام فرمان حمله را صادر کرد (ابن ابی الحدید، ۱۴۳۰: ۵/۱۳۱).

۱. بین ما و قیسیان جز گردن‌زدن و نیزه به پهلو فرود آوردن، سخنی نیست.

روز چهارشنبه نخستین روز از ماه صفر، نبرد آغاز شد و هرروز فرماندهانی از دو طرف با نیروهای خود به میدان رفتند و با حریف درگیر شدند تا اینکه روز چهارشنبه، هشتم صفر، حمله عمومی آغاز شد و نبرد سختی در گرفت و از هردوسو شمار زیادی کشته شدند (همان: ۴/ ۲۶۰-۲۶۱ و ۵/ ۱۲۰-۱۲۴). روز پنج‌شنبه هشتم صفر، امام با عمامه و زره پیامبر در میدان حضور یافت و با دشمن نبرد کرد و چندین جراحت برداشت (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۸۴). در این روز جنگ تا نیمه‌های شب ادامه یافت و این شب در تاریخ صفین به «لیله‌الهریر» موسوم شد. در این شب، جنگ به اوج خود رسید و دو سپاه با تمام نیروی خود وارد نبرد شدند و تلفات هردوسو به ۳۶ هزار نفر رسید (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۷۴: ۶۶۸). او پس قرنی خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، هاشم مرقال و عمار یاسر از صحابه‌ای بودند که در این شب به شهادت رسیدند. روحیه سپاه شام از کشته شدن عمار به تزلزل افتاد؛ زیرا آن‌ها شنیده بودند که پیامبر، خطاب به عمار گفته بود «تقتلک الفئه الباغیه»؛ تو به دست یک گروه باغی کشته خواهی شد (بلاذری، ۱۳۹۴: ۱/ ۱۶۸؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۳/ ۱۸۸). معاویه برای زدودن اضطراب از خاطر سپاهیان خود، با گستاخی گفت: «عمار را کسی به کشتن داد که او را به میدان جنگ کشاند؛ چون این خبر به امام علی (ع) رسید، گفت: پس با منطق امویان، قاتل حمزه، شخص پیامبر است که او را به میدان جنگ برد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۲۰/ ۴۸۱).

ابن‌ابی‌الحدید، پس از بیان دغدغه شامیان از وجود عمار یاسر در سپاه عراق، می‌گوید: جای شگفتی است که اینان به خاطر وجود عمار در سپاه عراق، از ادامه جنگ به تردید افتادند؛ ولی وجود امام در رأس سپاه عراق آن‌ها را از راهی که درپیش گرفته بودند، باز نداشت. آن‌ها سخن پیامبر را درباره عمار به یاد آوردند که فرمود: «تقتلک الفئه الباغیه»؛ اما سخنان پیامبر در مورد امام علی (ع) را که فرموده بود «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» و «لا یحبه الا مؤمن ولا یغضه الا منافق» را از یاد بردند (همان، ۲۱۸/ ۸).

جنگ در نیمه‌های شب از سر گرفته شد و تا ظهر فردا به شدت ادامه یافت. معاویه که کار را تمام شده می‌دید، احساس کرد که نمی‌تواند به سپاه شام امیدوار باشد؛ پس دست به

حیله زد و به پیشنهاد عمروبن عاص دستور داد تا شامیان قرآن‌ها را بر نیزه‌های خود بالا ببرند (همان، ۴۰۴/۲)؛ در آن میان، مصحف بزرگ دمشق که ده نفر آن را بر نیزه خود بالا برده بودند، نیز دیده می‌شد (منقری، ۱۳۸۲: ۴۸۱)؛ به یکباره فریادی برخاست که می‌گفت: ای گروه عرب! به زنان و دختران خود بیندیشید، اگر شما نابود شوید، فردا چه کسی در برابر رومیان و ترکان و ایرانیان ایستادگی خواهد کرد؟ (همان، ۴۷۸). نقشه معاویه و عمروبن عاص کارگر افتاد و سپاه امام که در چند قدمی پیروزی بود، متزلزل و آشفته شد. به گفته ابن ابی الحدید، فریادهای امام مبنی بر دروغ بودن ادعای شامیان، به جایی نرسید؛ جز آنکه در میان یاران آن حضرت اختلاف پدید آمد. عده‌ای به تداوم جنگ و گروهی به پذیرش کتاب خدا به عنوان حکم نظر دادند و در نهایت، جنگ به سردی گرایید (ابن ابی الحدید، ۱۴۳۰: ۱۸۹/۲).

ابن ابی الحدید عامل تشتت داخلی در سپاه امام علی (ع) را اشعث بن قیس می‌داند و می‌گوید: «این اشعث بود که در ليله الهیر اظهار نارضایتی کرد و گفت: اگر فردا هم مثل دیروز باشد نسل عرب قطع خواهد شد»؛ همین که معاویه از این ماجرا باخبر شد، فرصت را برای ایجاد تفرقه مناسب یافت؛ بنابراین هنگام طرح حکمیت قرآن، اشعث به پذیرش آن روی آورد و مردم نیز از هرسو او را همراهی کردند (همان، ۴۰۶/۲: ۴۰۷). در همان حال، حدود بیست هزار نفر شمشیر به دست، که پیشانی‌های پینه‌بسته داشتند، به همراه مسعر فدکی و زید بن حصین و گروهی از قاریان پیش آمدند و امام را به اسم -نه بالقب امیر المؤمنین- صدا زدند و گفتند: «ای علی! دعوت این قوم را اجابت کن و گرنه تو را به آنان تحویل خواهیم داد و یا همچون عثمان، خواهیم کشت (منقری، ۱۳۸۲: ۴۸۹). آن‌ها از امام خواستند تا فرمان عقب‌نشینی را صادر کند. امام قاصدی فرستاد و از مالک اشتر خواست تا به عقب برگردد. مالک، ناباورانه گفت: «آیا شایسته است که من در چنین موقعیتی برگردم؟» فرستاده امام گفت: «آیا دوست داری که در اینجا پیروز شوی، اما امیر المؤمنین را دستگیر کنند و به معاویه تسلیم نمایند؟» مالک با شنیدن این سخن، دست از جنگ برداشت و عقب‌نشینی کرد (همان، ۴۱۹).

بنا به گفته ابن ابی‌الحدید، هنگام تعیین حکمین، امام در معرض فشار قرار گرفت. معاویه، عمروبن‌عاص را به نمایندگی خود برگزید؛ امام نیز می‌خواست عبدالله‌بن‌عباس و یا مالک‌اشتر را برای این مأموریت انتخاب کند؛ اما اشعث و قاریان قرآن که بعدها در شمار خوارج درآمدند، ابوموسی‌اشعری را پیشنهاد کردند و امام را به پذیرش او وادار کردند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۲/۴۱۵). با تعیین دو حکم، پیمان‌نامه‌ای نوشته شد که در آن حکمین متعهد شدند در داوری خود قرآن را مبنای کار قرار دهند و اگر حکمی در قرآن نیافتند براساس سیره پیامبر عمل و از اجتهاد در برابر نص خودداری کنند و اگر چنین نکنند، امت به داوری آن‌ها تن ندهد؛ سپس شماری از اصحاب امام و یاران معاویه، آن‌نامه را در تاریخ ۲۸ صفر سال ۳۷ هجری امضا کردند (همان، ۲/ ۴۲۰؛ منقوری، ۱۳۸۲: ۵۰۴-۵۰۷) و به‌دنبال آن، حکمین به دومه‌الجندل رفتند تا وارد گفتگو شوند. ابوموسی‌اشعری در پی احیای سنت عمر بود و می‌خواست که عبدالله‌بن‌عمر را بر سر کار آورد؛ برای این اساس، از عزل امام استقبال می‌کرد؛ ولی عمروبن‌عاص به‌دنبال تثبیت موقعیت معاویه و برکشیدن او به خلافت بود (منقوری، همان: ۵۳۳-۵۳۴).

مذاکرات میان آن‌ها با مدیریت و حيله‌گری عمروبن‌عاص به مباحثی چون قتل عثمان کشید و در نهایت قرار بر این شد که هر دو نفر به خلع امام و معاویه رأی دهند. ابوموسی ابتدا به خلع آن دو نظر داد و سپس عمروعاص برخاست و به خلع امام از خلافت و ابقای معاویه در منصب خویش، به‌عنوان ولی دم عثمان و طالب خون او، حکم کرد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۲/۴۳۴؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۲۰۱؛ اسکافی، ۱۴۰۲: ۱۹۰). اعتراض ابوموسی به غدر و خیانت عمروعاص نتیجه‌ای نداشت و حتی موجب شد که عمرو با تندی به او اهانت کند و او را چون الاغی بداند که کتاب‌هایی را بر خود حمل می‌کند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۲/۴۳۴).

به گزارش ابن ابی‌الحدید وقتی امام از خدعه شامیان با خبر شد، با اندوه، خطبه‌ای خواند و مردم را به سبب نافرمانی سرزنش کرد و نتیجه نشست داوران را خلاف حکم خدا دانست و از مردم خواست تا برای جهاد و مبارزه آماده شوند (همان، ۲/۴۳۶).

واقعه صفین با حيله گری عمروعاص خاتمه یافت و معاویه که در تکاپوی تثبیت موقعیت خود در شام بود توقع خود را تا سطح خلافت بالا برد و امام نیز در نتیجه سستی و جهل شماری از یاران خود، به فضای سیاسی جدیدی پای نهاد که برای او دشواری‌های تازه‌ای پدید آورد. ابن ابی‌الحدید در ارزیابی خود از رفتار شامیان در برابر امام اظهار می‌دارد که شامیان و فرماندهان آن‌ها در صفین، به سبب اصرار بر بغی و مرگ در راه آن، در شمار هلاک‌شدگان هستند و جزای آن‌ها چیزی جز آتش نیست (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱ / ۱۷). او می‌افزاید که شیوخ معتزله در دیانت معاویه تردید دارند و او را به زندقه متهم می‌کنند. ایستادگی او در برابر امام مسلمین و جنگ با آن حضرت، بر فساد حال او کافی است. صاحب چنین گناه کبیره‌ای اگر توبه نکرده باشد، مخلد در آتش خواهد بود (همان، ۱ / ۲۴۱).

### نتیجه

رویداد صفین از منظر ابن ابی‌الحدید، فتنه‌ای بود که از تمرّد معاویه در برابر امیرالمؤمنین پدید آمد. به باور او، معاویه چون نمی‌خواست فرمان امام را در وانهادن حکومت شام گردن نهد، در پی مستمسکی بود تا با طرح انتقام خون عثمان، چندین هدف را هم‌زمان تحصیل کند: نخست با متهم کردن امام در خون عثمان و ایجاد تشویش در اذهان عمومی و نیز نوعی وفاق در میان شامیان، آن‌ها را علیه آن حضرت بسیج کند. دوم اینکه به تبع ایجاد جنگ روانی و تشویش اذهان عمومی، فرمان عزل خود را در فضای غبارآلود مجادله و منازعه از ذهن و زبان توده‌ها خارج سازد و زمینه را برای صعود خود به مرتبه خلافت هموار کند.

ابن ابی‌الحدید در بررسی رویداد صفین به شاخص‌های تاریخ‌نگاری خود وفادار مانده و در برابر آراء دیگران از در همراهی و گاه مخالفت وارد شده است. او از آنجاکه در ردّ و قبول گزارش‌های تاریخی برای عقل، ارزش فراوانی قائل است، پس از نقل آراء مورخان، اجتهاد خویش را به میان می‌آورد تا گزارش موجود، درباره صفین را مقبول و یا مردود سازد؛ البته نباید از نظر دور داشت که آراء او به‌عنوان عالمی دینی در پاره‌ای از مواضع

متأثر از بینش مذهبی اوست؛ برای نمونه او با دقت در نامه‌های مبادله‌شده میان امام و معاویه در آستانه نبرد صفین از یک‌سو می‌کوشد تا داوری‌های امام را درباره پیشینه معاویه و خاندانش تایید کند و از سوی دیگر با نقد اتهامات معاویه در مورد علی بن ابی‌طالب، از موضع آن حضرت در دفع فتنه قاسطین حمایت می‌کند و فراتر از این، با اتخاذ در یک موضع ایمانی در تاریخ‌نگاری خود که مبتنی بر بینش مکتبی اوست، با تردید در باورهای دینی معاویه، او را در زمره هلاک‌شدگان می‌شمارد. تکیه او بر باغی بودن قاسطین، گویای این امر است که شامیان به رهبری معاویه با عصیان در برابر حاکم اسلامی، موجب شقّ عصای مسلمین شدند و زمینه رویارویی اهل قبله و ائتلاف خون آن‌ها را فراهم کردند؛ از این نظر نگاه ابن‌ابی‌الحدید به صفین و کارگزاران آن در جبهه شام، نسبت به نگاه سایر مورخان به این حادثه، متفاوت است.

## منابع

- **قرآن کریم**
- **نهج البلاغه** (۱۳۷۴). ترجمه سیدجعفر شهیدی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید (۱۴۳۰). **شرح نهج البلاغه**. به تصحیح حسین الاعلمی. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ابن‌اثیر، عزالدین علی (۱۹۶۵). **الکامل فی التاریخ**. بیروت: دار صادر.
- ابن‌اعثم کوفی، احمد بن علی (۱۳۷۴). **الفتوح**. ترجمه مستوفی هروی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن‌الفوطی، عبدالرزاق بن احمد (۱۴۲۴). **الحوادث الجامعه والتجارب النافعه فی المائه السابعه**. به تحقیق مهدی نجم. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن‌جوزی، عبدالرحمن (۱۴۱۲). **المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم**. به تحقیق محمد عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۴۰۸). **العبر**. به تحقیق خلیل شحاده. بیروت: دارالفکر.

- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد (۱۳۹۷). **وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان**. به تحقیق احسان عباس. بیروت: دارالصادر.
- ابن سعد، محمد (۱۴۱۰). **الطبقات الكبرى**. بیروت: دار صادر.
- ابن شاکر الکتبی، صلاح‌الدین محمد (۱۴۰۰). **عیون النوارین**. به تحقیق فیصل سامر. بغداد: مطبعه الحریه.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (۱۴۱۲). **الاستیعاب فی معرفه الاصحاب**. بیروت: دارالجلیل.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (۱۴۱۰). **الامامه والسیاسه**. به تحقیق علی شیری. بیروت: دارالاضواء.
- ابن کثیر، اسماعیل (۱۴۱۰). **البدایه و النهایه**. بیروت: دارالمعارف.
- اسکافی، ابوجعفر محمد (۱۴۰۲). **المعیار والموازنه فی فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب**. به تحقیق محمدباقر المحمودی. بیروت: مؤسسه المحمودی.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۹۴). **انساب الاشراف**. به تحقیق محمدباقر المحمودی. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۴۱۱). **البيان و التبيين**. به تحقیق عبدالسلام محمد هارون. قاهره: مکتبه المصطفی البابی الحلبی.
- حاجی خلیفه، مصطفی (بی تا). **کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۹۹ق). **معجم البلدان**. بیروت، دار صادر.
- حیدری آقایی، محمود (۱۳۸۲). «روش‌شناسی تاریخی ابن ابی‌الحدید». **فصلنامه پژوهش و حوزه**. ش ۱۳ و ۱۴.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۹۶۰). **اخبار الطوال**. به تحقیق عبدالمنعم عامر. قاهره: دار احیاء الکتب العربی.

- الریعی، احمد (۱۴۰۷). **العذیق النضید بمصادر ابن ابی‌الحدید**. بغداد: مطبعه العانی.
- رمزی‌محسن، یحیی (۱۴۳۶). **موارد ابن ابی‌الحدید فی کتابه شرح نهج‌البلاغه**. بیروت: دارالقاریء.
- الصفدی، خلیل‌الدین ایبک (۱۴۲۰). **الوافی بالوفیات**. به تحقیق احمد الارناؤوط و ترکی مصطفی. بیروت: دار احیاء التراث.
- الصنعانی، عبدالرزاق (۱۳۹۲). **المصنف**. به تحقیق حبیب‌الرحمن الاعظمی. بیروت: دارالمعرفه.
- طبری، محمدبن جریر (۱۹۶۷). **تاریخ الامم و الملوک**. تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالتراث.
- محمدی ریشه‌ری، محمد (۱۳۸۶). **دانشنامه امیرالمؤمنین**. ترجمه عبدالهادی مسعودی. قم: دارالحدیث.
- مفتخری، حسین و فاطمه سرخیل (۱۳۸۸). «تاریخ‌نگاری ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه». **فصلنامه شیعه‌شناسی**. ش ۲۵.
- منقری، نصرین مزاحم (۱۳۸۲). **وقعه‌الصفین**. به تحقیق عبدالسلام محمد هارون. قاهره: مؤسسه العربیه الحدیثه.
- نخجوانی، هندوشاه (۱۳۵۷). **تجارب السلف**. به کوشش عباس اقبال آشتیانی. تهران: کتابخانه طهوری.
- واسعی، علیرضا (۱۳۸۶). **جانشینان پیامبر در پرتو شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید**. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- یعقوبی، احمدبن ابی‌یعقوب (۱۴۱۴). **تاریخ‌الیعقوبی**. قم: منشورات الشریف الرضی.